



انقلاب اسلامی ایران که منجر به اتفاقات بزرگی در منطقه و جهان از جمله بیداری اسلامی و خنثی‌سازی توطئه‌های متعدد دستگاه استکباری غرب علیه مسلمانان در ۴۰ سال گذشته شده است، همواره مورد حمله و بهتان‌های عجیبی قرار داشته که یکی از آنها انتساب این انقلاب شکوهمند به انگلیس و آمریکاست(!) که شواهد این مدعای سست و بی‌پایه هیچ‌گونه مدرک و شاهد مستندی نیست بلکه صرفاً تحلیل‌های انتزاعی و گمانه‌زنی‌های عنادورزانه و عوام‌فریبانه و مدارکی مجموعول غیرواقعی است که در این مجال به پاسخگویی تحلیلی و آماری این شبهات خواهیم پرداخت.

شبهاتی که در این زمینه طرح شده است ناظر به آن است که محمدرضا پهلوی در اواخر دوره پادشاهی خود، مشخصاً در دهه ۵۰ از آمریکایی‌ها رویگردان شد و اتکا به خود و خودمختاری سیاسی و اقتصادی را در دستور کار قرار داد و همین مسأله سبب شد آمریکایی‌ها با همکاری دوستان انگلیسی خود درصدد حذف رژیم پهلوی باشند و با یک انقلاب تحول‌خواهانه در ایران همراهی کنند و مانع آن نشوند.

از خصلت‌های اصلی هرگونه شبهه‌ای، آن است که حقیقت را با دروغ درآمیزند و پیام دلخواه را از این طریق به جامعه تزریق کنند چراکه دروغ محض توسط جامعه پس زده خواهد شد اما اگر حقیقت‌های جزئی را چاشنی آن کرده و تحریف دلخواه را در آن اعمال کنند، این شبهه گسترش بیشتری پیدا خواهد کرد که در اینگونه شبهات، به عیان دیده می‌شود که اکنون به تبیین آن می‌پردازیم.

پس از کودتای ۲۸ مرداد ۳۲ وابستگی مطلق از سوی رژیم پهلوی نسبت به آمریکا ایجاد شد و پهلوی در حوزه‌های مختلف سیاسی و اقتصادی و فرهنگی، کاملاً چشم به دهان و رفتار غرب و بویژه آمریکا دوخته بود چرا که او بقای رژیم خود را برای سرنگونی مصدق، مدیون طرح کلی انگلیسی کودتا و اجرای «کرمیت روزولت» از CIA و اوپاش داخلی در کودتای ۲۸ مرداد ۳۲ بود که مستقیماً توسط آمریکا

پرویز راجی فرزند دکتر عبدالحسین راجی (وزیر بهداری کابینه منوچهر اقبال) فارغ‌التحصیل دانشگاه کمبریج انگلیس بود. او با صعود هویدا به نخست‌وزیری، به عنوان «رئیس دفتر اختصاصی نخست‌وزیر» به کار پرداخت. سال ۱۳۴۸ با اشرف پهلوی آشنا شد و به سرعت مورد توجه او قرار گرفت. راجی بعداً به درخواست اسدالله علم، وزیر دربار شاه، به عنوان کمک به کارهای اشرف در کمیته بین‌المللی حقوق بشر سازمان ملل در آمریکا وارد دفتر اشرف شد. طبق ابلاغیه اسدالله علم وظیفه راجی در پست سفیری ایران در سازمان ملل، به دستور شاه «انجام کلیه امور مربوط به والاحضرت شاهدخت اشرف پهلوی که نحوی که معظم لها ارجاع فرمایند» بوده است. راجی سال ۱۳۵۲ با عنوان مشاور نخست‌وزیر به نخست‌وزیری بازگشت و پس ازچندی با عنایت خاص اشرف، سال ۵۵ سفیر شاه در لندن شد و تا آستانه پیروزی انقلاب در این سمت بود. حسین فردوست در خاطراتش می‌نویسد: پرویز راجی، جوان خوش تیپی بود که مورد علاقه خاص هویدا قرار گرفت و هویدا او را رئیس دفتر خود کرد. این علاقه‌ا از چه بابت بود، اطلاعی ندارم ولی حدس می‌زنم! سپس اشرف شدیداً عاشق پرویز شد و واقعا او را کلافه کرد. به همین دلیل راجی در

پردازش طنازانه یک افسانه

این عوامل سبب شد محمدرضا پهلوی، سیاست خارجی خود را از ناسیونالیسم مثبت به سیاستی تحت عنوان سیاست مستقل ملی تغییر دهد که البته عملاً این عنوان جذاب هم در حد نام و عنوان باقی ماند و هیچ استقلالی در زمینه‌های مختلف سیاسی و… به بار نیاورد. تغییر مشی ۲ بلوک شرق و غرب در جنگ سرد در دهه‌های ۶۰ و ۷۰ میلادی در برخورد با یکدیگر که تحت عنوان «همزیستی مسالمت‌آمیز» شناخته می‌شد، سبب شد تنش‌های بین‌المللی کاهش یابد و از حرارت جنگ سرد در دهه ۵۰ و اوایل دهه ۶۰ بکاهد که این مسأله بشدت محمدرضا پهلوی را نگران می‌کرد چراکه احتمال آن می‌رفت که آمریکا به دلیل حفظ منافع خود، با کمونیست‌های شوروی بر سر ایجاد حکومتی میانه‌رو در ایران که اصطکاک و تنش‌های سابق با شوروی را نداشته باشد کنار بیاید و پهلوی را قربانی منافع خود کند چراکه پهلوی به پیروی از ارباب غربی خود از هیچ تلاشی برای متوقف کردن شوروی در منطقه فروگذار نکرده بود و در واقع کارگزار و مجری سیاست‌های آمریکا در ۲ دهه قبل در مواجهه با شوروی بود اما در صورت بهبود پیشتر روابط ۲ بلوک و تغییر منافع آمریکا، هیچ نیازی به حفظ پهلوی نبود. محمدرضا سابقه عزل پدرش توسط انگلیسی‌ها را در خاطر داشت و این مسأله که تهدیدی بالقوه برای موجودیت محمدرضا پهلوی به شمار می‌رفت، سبب شد محمدرضا درمشی و سیاست خارجی خود در مواجهه با کمونیست‌های روس، تجدیدنظر کند. از طرفی حضور آمریکا در ویتنام و گرفتاری آن کشور در باتلاق جنگ فرسایشی شرق آسیا سبب می‌شد توان آمریکا به لحاظ نظامی و اقتصادی پاسخگوی سیاست حفاظت از خاورمیانه در برابر نفوذ شوروی و همچنین صیانت از سوده‌های کلان منابع نفتی و اقتصادی این منطقه نباشد، به همین دلیل، این منطقه نیازمند ژاندارمی بود که منافع آمریکا را در خاورمیانه تأمین کند اما این بار نه با دلارها و امکانات آمریکا، بلکه با اتکا به قدرت خودمختار آن ژاندارم و ثروت خود آن کشور!

خریده‌های گسترده نظامی رژیم شاه در ۲ دهه قبل از آمریکا و موقعیت ژئوپلیتیک ایران و همچنین اعتماد آمریکا به سرسپردگی و دست‌نشانددگی پهلوی باعث شد تا به عنوان این ژاندارم انتخاب شود و محدوده اختیارات محمدرضا در منطقه گسترش یابد تا از منافع آمریکا صیانت کند. با توجه به برآیند این عوامل به علت اول و ترس پهلوس از افزایش روابط صمیمانه دو بلوک و همچنین تمایل پهلوی به گسترش ارتباط در منطقه طبق سیاست نوین خود، و خلأ حضور آمریکا، او قراردادهایی را با شوروی در زمینه‌های اقتصادی و نظامی منعقد کرد و سفرهایی نمادین به اروپای شرقی انجام داد تا هم از طرفی جلب اعتماد شوروی و بازدارندگی آن از مهار پهلوی را دربر داشته باشد و از سویی

آیا رابطه حکومت پهلوی با آمریکا سرد شده بود؟

هم وظیفه ژاندارمی خود در خاورمیانه را که مستلزم گسترش روابط و حفظ نظم آمریکایی در منطقه بود ایفا کند. در این سال‌ها هزینه‌هایی که باید صرف رفاه مردم و رسیدگی به امور داخلی می‌شد، به خزانه کشورهای مختلف جهت خرید سلاح و عقد قراردادهای تشریفاتی به‌اصطلاح اقتصادی می‌رفت و همین موضوع خشم ملت را بیش از پیش برانگیخت. اعلان تفر و ان‌ازار ملت ایران از آمریکا و سیاست‌های سرسپردگی پهلوی در داخل فضایی را ایجاد کرده بود تا پهلوی خود را ناسیونالیستی که دیگر نیازی به آمریکا ندارد جا بزند تا خشم ملت فروکش کند از این رو در اظهاراتی نمادین و البته بازهم محافظه‌کارانه تلاش می‌کرد موضوعی هرچند بسیار جزئی آن هم علیه برخی سیاست‌های بلوک غرب و نه مشخصاً آمریکا اتخاذ کند اما پس از مدتی که این راهبرد نتیجه‌بخش نبود، سرسپردگی پهلوی به آمریکا در دهه ۵۰ تا انقلاب اسلامی از هر زمان دیگری آشکارتر شد.

جز موارد تحلیلی یادشده، در پاسخ به ادعای سفیخانه انتساب انقلاب اسلامی به غرب باید از روابط عمیق پهلوی با آمریکا تا آخرین روزهای حضور نکتبش در کشور سخن گفت. پهلوی به منظور خرید سلاح و تجهیزات نظامی از آمریکا ثروت ملت ایران را به خزانه آمریکا سرازیر می‌کرد و در مقابل، ایران تبدیل به زراخانه‌ای شد که علت اصلی آن قربانی کردن ملت ایران در موقع لزوم در برابر شوروی بود. طبق آمار مستند مؤسسات نظامی آمریکا، رژیم پهلوی از سال ۱۳۲۵ تا ۱۳۴۸ حدود ۱/۵ میلیارد دلار تجهیزات نظامی از آمریکا خریداری کرده بود در حالی که بین سال‌های ۴۹ تا ۵۴ پهلوی ۶/۹ میلیارد دلار به‌منظور خرید تجهیزات نظامی از آمریکا به خزانه این کشور و دلانان اسلحه و شرک‌تهای بزرگ نظامی- تسلیحاتی آمریکا تحویل داد. آمنیع آمار: سیپری، سالنامه ۱۹۷۹، ص ۲۱۶ تا ۲۱۹]

به عنوان نمونه، قرارداد خرید ۸۰ فروند هواپیمای اف۱۴ تاکت آمریکایی به مبلغ ۲/۳ میلیارد دلار در سال ۵۳ یک رقم از باج‌هایی بود که رژیم پهلوی به دولت آمریکا داده بود، باج از آن جهت که حتی ارتش آمریکا، کشور تولیدکننده این هواپیمای جنگی، هنوز صاحب این هواپیما نشده بود(!) که خود بیانگر تجهیز اجباری ایران به منظور مقابله نیابتی با تهدیدات بالقوه شوروی و حفظ نظم آمریکایی منطقه بود. خرید گسترده، بی‌رویه و بیجای سلاح از آمریکا در دوره ریاست‌جمهوری «کارتز» وارد فاز جدیدی شد. به گفته ژنرال «الیس ویلیامسون» در مدت حضور دوساله او در ایران بین سال‌های ۱۳۵۲ تا ۱۳۵۴ بیش از ۷۰۰ قرارداد تسلیحاتی به مبلغ بیش از ۴ میلیارد دلار میان ایران و آمریکا منعقد شد.

به‌طور کلی طبق اعلام رسمی وزارت دفاع آمریکا، مبلغ کل فروش جنگ‌افزارهای آمریکایی

پردازش طنازانه یک افسانه

به ایران از سال‌های ۵۱ تا ۵۶ بالغ بر ۱۴/۴ میلیارد دلار شد. این میزان هزینه به علاوه هزینه سال‌های دهه ۴۰ و اوایل دهه ۵۰ مبلغی در حدود ۲۱ میلیارد دلار می‌شود که این هزینه دقیقاً همان پول‌هایی است که باید در داخل کشور صرف رسیدگی به امور ضروری ملت ایران و بازسازی و عمران کشور و رفاه مردم می‌شد. همچنین رژیم پهلوی برای پرداخت حقوق ماهانه مستشاران نظامی آمریکا در ایران در دهه ۵۰ باید سالانه ۳/۲۴ میلیارد دلار پرداخت می‌کرد. این در حالی است که سال ۵۶ فقط ۱/۸ میلیارد دلار برای بهداشت و درمان مردم کشور در بودجه در نظر گرفته شده بود!

علاوه بر آمار و ارقام تاسف‌بار بالا، به منظور تبیین رابطه تنگاتنگ اقتصادی و سیاسی پهلوی و آمریکا باید به اقدامات سریع، صریح و مستند آمریکا در سرکوب انقلاب اسلامی ملت ایران نیز اشاره کرد. منافع سرشار اقتصادی، سیاسی و نظامی آمریکا ناشی از ادامه استقرار رژیم دست‌نشانده پهلوی آنقدر خوشگوار بود که آمریکا برای سرکوب و توقف انقلاب اسلامی از هیچ جنایت و تلاشی فروگذار نکرد. تجهیز و آموزش اعضای ساواک و گارد جاویدان پهلوی توسط CIA و موساد برای سرکوب انقلابیون و کشف و برخورد چکشی با کوچک‌ترین فعالیت‌هایی علیه رژیم پهلوی، یکی از مصادیق تلاش‌های بی‌وقفه و گسترده آمریکا در جهت حفظ پهلوی است. اعزام «ژنرال هابیز» در دی‌ماه ۵۷ به ایران و کشتار عظیم و اسفناک ۸ بهمن تهران به دست وی نیز اقدام دیگری از سوی آمریکا به منظور مداخله در امور ایران و سرکوب انقلاب اسلامی است. نقش محوری آمریکا در کشتار دانش‌آموزان و دانشجویان و ملت ایران در ۱۳ آبان ۵۷ نیز با توجه به اسناد متقن کشف‌شده از لانه جاسوسی قابل‌انکار نیست. در یک سند سری که از جانب «سولیوان» سفیر آمریکا در ایران برای وزارت خارجه آمریکا ارسال شده بود، آیه تاریخ دوم نوامبر ۱۹۷۸ یعنی تنها ۲ روز قبل از وقوع حادثه! اینچنین نوشته شده است:

«هر راحل نظامی بایستی لزوماً یک درگیری سخت با تظاهر کنندگان در خیابان‌ها و دانشگاه‌ها و دانش آموزان و معلمان، رهبران مذهبی و پشتیبانان آزادی آنها و همه طبیف‌های متعرض در ربر داشته باشد تا بتوان اعصاب‌کنندگان را بر سر کار برگرداند. انجام این عملیات باید هزاران دستگیری به همراه داشته باشد».

مجموعه اقدامات آمریکا در حذف فیزیکی انقلابیون و برخورد نظامی با آنها و سرکوب انقلاب اسلامی از طرق مختلف، و همچنین اقدامات گسترده و آشکار آمریکا برای براندازی نظام مقدس جمهوری اسلامی در طول ۴۰ سال گذشته یک پیام روشن دارد و آن همان است که امام راحل فرمودند:

«امریکا شیطان بزرگ است».

خانه راجی می‌رساند. عکاس ساواک هم از همه صحنه‌ها عکس می‌گرفت و گزارشگر ساواک هم می‌نوشت. هدف اشرف این بود که مطلع شود آیا راجی با زن دیگری هم رابطه دارد یا نه و اگر دارد آن زن‌ها که هستند و چه صحبت‌هایی می‌کنند و عکس‌های‌شان را ببیند. این اواخر که راجی با فشار اشرف، سفیر ایران در لندن شد، ایشان هفته‌ای یکبار به لندن می‌رفت و هدفش هم صرفاً دیدن راجی بود. راجی نیز در خاطراتش گاه اشاراتی دارد که ژوان لپن، محلی که ولادی اشرف در جنوب فرانسه در آن واقع است، رقت و البته به بقیه ماجرا اشاره نمی‌کند. یا می‌نویسد به اتفاق اشرف به رامسر رقتم. کسی که مطلع نباشد تصور می‌کند این دیدارها عادی است ولی بنده که مطلعم می‌دانم چه خبر است. فردوست در پایان مقاله‌ای راجع به اشرف پهلوی در جلد اول «ظهور و سقوط سلطنت پهلوی» می‌نویسد: … این بود چهره اشرف، دومین فرد خانواده پهلوی پس از محمدرضا! زنی که در هر زمینه در حد اعلای افراط و گسستاخی است و می‌توانم او را به حق «فاسدترین زن جهان» بنامم… در تاریخچه زنان فاسد جهان معادل اشرف یا نیست یا نادر است! معتدا، قاجاقچی، عضو مافیای آمریکا، بیمار جنسی و زنی که به قول خودش اگر هر شب یک مرد تازه‌نبیند خوابش نمی‌برد…!
منبع:فردوست، ظهور و سقوط سلطنت پهلوی
موسسه مطالعات و پژوهش‌های سیاسی

روزنه
<div>گفتاری از حجت‌الاسلام حمید پارسانیا</div> <div>در نشست روش‌شناسی تولید علم دینی</div>
نوع تعریف از دین موجب
تغییر رابطه علم و دین می‌شود
رابطه علم و دین بستگی به تعریف علم دارد، چرا که تعریف دین نزد مکاتب جامعه‌شناسی، متفاوت است و نوع تعریف از دین باعث تغییر در نوع رابطه دین و علم می‌شود. برای مثال، تعریف پست‌مدرن‌ها از علم، انباشته‌ای از یکسری بنیان‌های ارزشی در دین است و علم سرشار از این هویت‌هاست و اگر این هویت، دینی باشد، علم هم دینی می‌شود و از نگاه پوزیتیویستی علم هویت مستقلی دارد و ابزار علم در این مکتب، حس و آزمون‌پذیری است و رابطه علم و دین، رابط‌ای بیرونی است. از دیدگاه فیلسوفان مسلمان، اعم از مشایی، اشرافی یا صدرایی، برخلاف تفسیری که پوزیتیویست‌ها از علم تجربی دارند، علم تجربی علمی خودبسنده از طریق حس و آزمون نیست، بلکه علم تجربی همواره به لحاظ ساختار درونی خود نیازمند گزاره‌های غیر تجربی است. فیلسوفان مسلمان در شناخت نیاز دانش و علم تجربی به معرفت‌های غیر تجربی، با فیلسوفان پست‌مدرن مشترک‌ند، در صورتی که از نگاه‌بنده، علم مطلقاً دینی و نه غیردینی است و البته علم می‌تواند موضوعی دین باشد اما علم برحسب ذاتی، نه دینی و نه غیردینی است. دین «در معنای عام، شیوه زندگی انسان است اما دین حق، شیوه زندگی مطلق اراده تشریعی خداست». باید توجه داشت علم به خدا علم به دین نیست، بلکه علم به اینکه چه کاری انجام دهیم، علم به دین است. برای دیندار بودن، برخی امور لازم است و بدون معرفت خدا نمی‌توان دیندار شد. در واقع دین را با علم می‌شناسیم اما علم به دین، به تنهایی دیانت‌نست، دیانت رفتار مطلق اراده خداست. ظرف تحقق دین، عمل و اراده انسان است و به طور کلی «دین علم نیست و علم دین نیست» زیرا دین حوزه عمل انسان است. علم ما برخی مواقع به سمت دین و برخی مواقع به سمت غیردینی است و همین سمت غیردینی گاهی مقدمات دیندار شدن است و گاهی مخالف با دیندار شدن. لذا وقتی دین می‌گوید اموری را فراترگیریم و ما فرامی‌گیریم، اینجا داریم شرک می‌ورزیم. علم برحسب ذات خود به دینی و غیردینی تقسیم نمی‌شود، به لحاظ تجویزی می‌توانیم علم را دینی تفسیر کنیم، یعنی فراگیری برخی امور برای انسان واجب، مکروه، حرام، مستحب و… می‌شود و ما فراگیری امر حرام را غیردینی و فراگیری امر واجب را دینی می‌نامیم. علم چیزی است که ما با آن دین را می‌شناسیم؛ بدون علم نمی‌توانیم دیندار باشیم. علم با ابزارهایی از قبیل «وحی، نقل، حس و…» دین را می‌شناسد، برای مثال پیامبر(ص) با وحی، دین را شناخت و ما دین را با نقل می‌شناسیم.برای تفکیک علم دینی از علم غیردین ملاک‌هایی وجود دارد؛ ملاک اول به لحاظ موضوع است، یعنی اگر موضوع یک علم دین باشد، علم دینی خوانده می‌شود. مثلاً اگر موضوع یک علم، شناخت خدا و افعال و اقوال او باشد، آن علم به لحاظ موضوع، دینی است یا اگر موضوع علوم انسانی، حوزه تجویزهای خداوند مانند حقه باشد، آن علم دینی است. به لحاظ تاریخی «گوست کنت» این موضوع را بیان کرد و معتقد بود بشر در دوران اولیه، علش دینی است، چون همه عالم را خدایان و افعال خداوند می‌دانل و بشر مدرن علش غیردینی است، چون موضوعش خدایان نیست و موضوع آن عالمی است که خالی از اعتقادات الهی است.دومین ملاک از حیث «روش‌شناسی» است. روش متأثر از ابزارهایی است که برای کسب علم و معرفت معتبر می‌دانیم. مثلاً پوزیتیویست‌ها، فقط ابزار حس را می‌پذیرند حال آنکه ما معتقدیم دانش علمی، به دانش تجربی محدود نیست و معرفت عقلی و وحی نیز منبع علمی است. در روش پوزیتیویستی، حتی خیلی از معارف ارزشی نیز از دایره علم خارج می‌شوند، چون روش و ابزار پوزیتیویسم فقط حس است. ملاک سوم، بررسی علم از حیث «تجویزی بودن» است. یعنی علمی که دین، فراگرفتن آن را واجب، جایز یا مستحب می‌داند، می‌تواند علم دینی خوانده شود و در مقابل، علمی که خداوند آموختن آن را حرام می‌داند، غیردینی است. ملاک آخر برای دینی یا غیردینی بودن علم، متافیزیک آن علم است. پوزیتیویست‌ها در نیمه اول قرن بیستم معتقد بودند علم، متافیزیک ندارد. پست‌مدرن‌ها به این رسیدند که علم، محصول پارادایم‌هاست و در عین حال، پارادایم غیرعلمی است اما متافیزیک، شناختی است که دین متوقف بر آن است.در عقلانیت مدرن بحث‌های صرفاً عقلی را فلسفه می‌گویند؛ به همین سبب با فلسفه متافیزیکی اسلامی فرق دارد. در نگاه ما اصول موضوعه از گزاره‌های علم تجربی نیست و فلسفه الهی ریشه دارد. البته خود فلسفه، علم است و نسبت آن با علوم تجربی بسیار حیاتی است، طوری که دینی یا غیردینی بودن علم بر اساس تعریف آن علم از متافیزیک مشخص می‌شود. مثلاً تعریف ما از علیت که یک مسأله متافیزیکی است، در تحلیل‌های بعدی ما از علوم انسانی کملاً اثر گذار است؛ یعنی اگر یک مقدمه تجربی را در دست ۲ فرد قرار بدهیم که یکی معتقد به متافیزیک الهی باشد و دیگری معتقد به متافیزیک الهی نباشد، ۲ نتیجه متفاوت می‌گیرند. علم دینی، علمی است که عالم را می‌شناسد و اگر متافیزیک الهی باشد، باشم صرفاً اینکه دانشمندی بی‌دین بود دلیل بر این نیست که علمش بود غیردینی است و صرف اینکه دانشمند مسلمان بود دلیل بر این نیست که علمش نیز دینی باشد.